

Media Literacy and its Impact on New Governance in Postmodern Era

Nargess Rezaee *

Received: 2020/04/05

Rooholamin Saeedi **

Accepted: 2020/06/11

Abstract

In the transition to postmodern government today, we can witness new methods of governance in developed societies that have revolutionized the relation between masses of people and the state in civil grounds. These modern methods are shown within the key concept of “good governance” that is one of the major criteria of distinguishing between premodern and postmodern political societies.

Undoubtedly, the media, as an important active institution of civil society which has a close association with citizens and political leaders, has a high status in the process of modern governance because it could act as a medium of transmitting the dominant discourse and leaders’ messages to the people and reciprocally reflecting the latter’s requirements to upper levels of the political governance. One should consider the positive and correct role at social level as an important element in the process of actualizing good governance, since modern governments, especially of authoritarian types, can use it as a purposeful means of controlling masses and establishing their hegemony.

This article, while searching an answer to the effect of media literacy on modern governance, has used a two-variable analytical method to establish cause relationship between people’s media literacy (independent variable) and media functions (dependent variable) and proposes the hypothesis that with the increase of people’s media literacy in postmodern societies the governments’ instrumental use of the media will decrease and the media can play a remarkable role in actualizing good governance and establishing committed and responsible states vis-à-vis their citizens’ civil rights if they adopt a correct performance.

Keywords: Modern State, Hegemony, Modern Governance, Good Governance, Postmodern State, Media, Media Literacy

* M.A. in Communication Sciences, Editor-in-Chief of *Asr-e- Esfahan* newspaper rezaii.narges^{١٢}@gmail.com

* PH.D. in International Relations, Political Science Faculty member at ISU, (Corresponding Author), Tehran, rooholaminsaeidi@yahoo.com

سواد رسانه‌ای و تأثیر آن بر حکمرانی نوین در عصر دولت پسامدرن

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۲۰

فرگس رضایی*

روح‌الامین سعیدی*

چکیده

امروزه در عصر گذار به دولت پسامدرن شیوه‌های نوینی از حکمرانی در جوامع توسعه یافته به وجود آمده که رابطه توده‌ها با دولت در بستر جامعه مدنی و نیز کارویژه‌های دولت را بسیار دگرگون ساخته است. این شیوه‌های نوین در قالب مفهوم کلیدی «حُسن حکومت‌داری» متجلی می‌شود که یکی از معیارهای اساسی تمییز جوامع سیاسی پسامدرن از معادل‌های مدرن و پیشامدرن آنها به حساب می‌آید.

بدون تردید رسانه به عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای فعال در جامعه مدنی که رابطه تنگاتنگی با شهروندان و رهبران سیاسی دارد، از جایگاه رفیعی در فرایند حکمرانی نوین برخوردار است؛ زیرا می‌تواند مجرای برای انتقال گفتمان مسلط و پیام‌های رهبران به مردم و متقابلاً انعکاس مطالبات عمومی به سطوح فوقانی حاکمیت سیاسی باشد. نقش‌آفرینی درست و مثبت رسانه‌ها در سطح جامعه را باید عنصر مهمی در راستای تحقق حسن حکومت‌داری دانست؛ زیرا دولت‌های مدرن به‌ویژه از نوع تمامیت‌خواه قادرند با تسلط بر رسانه‌ها آنها را به ابزاری برای کنترل هدفمند توده‌ها و ایجاد وضعیت هژمونی برای سلطه آسان‌تر خود مبدل نمایند.

مقاله حاضر در پاسخ به این پرسش اصلی که سواد رسانه‌ای چه تأثیری بر حکمرانی نوین دارد، با استفاده از روش تحلیل دومتغیره ضمن برقراری رابطه علی میان سواد رسانه‌ای مردم (متغیر مستقل) و عملکرد رسانه‌ها (متغیر وابسته) این فرضیه را مطرح می‌کند که با ارتقاء سواد رسانه‌ای آحاد مردم در جوامع پسامدرن، امکان استفاده ابزاری دولت‌ها از رسانه‌ها کاهش می‌یابد و رسانه می‌تواند با کارکرد صحیح خود نقش بسزایی در تحقق حسن حکومت‌داری و ایجاد دولت‌های متعهد و پاسخگو در برابر حقوق مدنی شهروندان برعهده بگیرد.

واژگان کلیدی: دولت مدرن، هژمونی، حکمرانی نوین، حسن حکومت‌داری، دولت پسامدرن،

رسانه، سواد رسانه‌ای.

* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم ارتباطات و سردبیر روزنامه عصر اصفهان، تهران، جمهوری اسلامی ایران.

rezaii.narges۶۲@gmail.com

** دکترای روابط بین‌الملل و عضو هیأت علمی دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی دانشگاه امام صادق

rooholaminsaeidi@yahoo.com

(ع)، تهران، جمهوری اسلامی ایران. (نویسنده مسئول).

مقدمه

امروزه فرایند جهانی شدن و پسامدرنیته تأثیرات عمیقی بر دولت‌های ملی و نحوه اداره جوامع سیاسی توسط آنها گذاشته است. تحت تأثیر این فرایند، دولت‌های پسامدرن به-رغم تداوم برخورداری از حاکمیت مطلق حقوقی، عملاً نمی‌توانند مانند قرون گذشته هرگونه که بخواهند به مدیریت کشورهای خود بپردازند و هر سیاستی را به اجرا گذارند بلکه ناگزیر از توجه به هنجارها، رویه‌ها و استانداردهای جهانی هستند. در همین چارچوب است که مفهوم حسن اداره‌گری یا حکمرانی خوب مطرح می‌شود. براساس این مفهوم، در محیط جهانی کنونی الگویی مطلوب و پذیرفته‌شده از نحوه حکمرانی وجود دارد که دولت‌ها برای نیل به اهداف خود و بهره‌مندی از مزایای جهانی شدن باید آن را سرلوحه کار قرار دهند.

جهانی شدن و پیامدهای مختلف آن از جمله محدود شدن دامنه آزادی و خودمختاری دولت‌ها، کنشگری فزاینده نهادهای بین‌المللی، فراملی و غیردولتی، همگانی شدن بسیاری از مسائل و معضلات پیش‌روی بشر و نیز ظهور جنبش‌های هواخواه مردم‌سالاری در بخش‌های مختلف جهان موجب شده است که تقاضا و مطالبه عمومی برای حسن اداره‌گری دولت‌ها و پاسخگو بودن آنها چه از سوی افکار عمومی و نهادهای غیردولتی داخلی و چه از سوی مجامع و نهادهای بین‌المللی افزایش یابد. در نتیجه امروزه ضرورت حسن اداره‌گری، بسته بودن و تصلب دولت‌ها را برنمی‌تابد بلکه یک حکمران خوب لازم است خود را با اقتضائات نظام جهانی وفق دهد و محیط اجتماعی و اقتصادی ایمن و پایداری را در داخل قلمروش ایجاد کند.

اگر اداره‌گری یا حکمرانی به‌طور کلی شیوه حکومت کردن و اعمال کنترل یا اقتدار بر اتباع از طریق وضع مقررات (گریفتس، ۱۳۸۸، ص. ۴۴۵) تعریف شود، می‌توان گفت حسن اداره‌گری یا حکمرانی خوب عبارت است از حکومت بر مردم و اداره و تنظیم امور جامعه سیاسی به شیوه مطلوب با مظاهری مانند دولت کارآمد، جامعه مدنی بسیج‌شده، بخش خصوصی فعال و بانشاط، انسجام و ثبات اجتماعی، پاسخگویی و شفافیت دولت، مبارزه با فساد، حکومت مشارکتی و چارچوب حقوقی و قضایی توانمند (رسولی ثانی‌آبادی، ۱۳۹۳، صص. ۴۳ - ۴۲). با این حساب، حسن اداره‌گری هم

به معنای مدیریت صحیح امور داخلی یک کشور است و هم مدیریت صحیح مناسبات با سایر کشورها؛ زیرا فقط در سایه همکاری با دیگر اعضای نظام جهانی است که رفع بسیاری از مسائل و معضلات گریبان‌گیر جوامع کنونی امکان‌پذیر می‌شود (گریفتس، ۱۳۸۸، ص. ۴۴۵).

در عرصه حکمرانی نوین نمی‌توان از نقش محوری رسانه‌ها که در زمره مهم‌ترین نهادهای جامعه مدنی هستند غفلت ورزید. رسانه با اتکا بر ظرفیت بالایش برای جامعه‌پذیر کردن توده‌ها و انتقال مفاهیم گفتمان مسلط و پیام‌های رهبران به آنها و متقابلاً انعکاس مشکلات اجتماعی و مطالبات عمومی به سطوح فوقانی حاکمیت سیاسی، قادر است در راستای تحقق حسن حکومت‌داری بسیار تأثیرگذار باشد. نقش‌آفرینی درست و مثبت رسانه‌ها در سطح جامعه دولت را به شفافیت، پاسخگویی و رعایت قانون وامی‌دارد؛ لکن در صورتی که رسانه نتواند کارکرد اصیل خود را انجام دهد، به ابزاری در اختیار دولت‌های تمامیت‌خواه مدرن برای کنترل هدفمند توده‌ها و ایجاد وضعیت هژمونی برای سلطه‌آسان‌تر مبدل می‌گردد.

نظر به اهمیت جایگاه رسانه در بستر حکمرانی نوین برای تحقق حسن حکومت‌داری و ضرورت بررسی و تحلیل آن از منظر علمی و کارشناسانه، پرسش اصلی مقاله حاضر این است که سواد رسانه‌ای چه تأثیری بر حکمرانی نوین در دولت‌های پسامدرن دارد؟ در پاسخ به پرسش مذکور، نویسندگان این مقاله تلاش کرده‌اند تا رابطه‌ای علی‌را میان سواد رسانه‌ای مردم به‌عنوان متغیر مستقل و عملکرد رسانه‌ها به‌عنوان متغیر وابسته به آزمون بگذارند و این فرضیه را مطرح نمایند که با ارتقاء سواد رسانه‌ای مردم در جوامع پسامدرن، امکان استفاده ابزاری دولت‌ها از رسانه‌ها کاهش می‌یابد و رسانه می‌تواند با کارکرد صحیح خود نقش بسزایی در تحقق حسن حکومت‌داری و ایجاد دولت‌های متعهد و پاسخگو در برابر حقوق مدنی شهروندان برعهده بگیرد.

آثار مشابه و مرتبط با مقاله حاضر به دو دسته قابل‌تقسیم‌اند: دسته اول، آثاری که در بستر جامعه‌شناسی و علوم ارتباطات به بررسی نقش سواد رسانه‌ای در سطح جامعه و تأثیر آن بر عملکرد شهروندان می‌پردازند که برای نمونه می‌توان به مقالات «ارتقای

سواد رسانه‌ای: لازمه تحقق جامعه مدنی» (زارع کهن، ۱۳۹۳)، «ارتقای سواد رسانه‌ای و تأثیر آن بر تقویت توسعه سیاسی در جامعه ایرانی» (دارابی، ۱۳۹۵) و «سواد رسانه‌ای راهبرد استحکام هویت فردی و ملی» (حسینی، ۱۳۹۲) اشاره کرد. دسته دوم، آثاری است که در بستر علوم سیاسی جایگاه و نقش رسانه را در ارتباط با عملکرد دولت‌ها دستمایه تحلیل قرار می‌دهند که دو مقاله «رسانه در دنیای حاد واقعیت» (تاجیک، ۱۳۸۸) و «رسانه و بحران در عصر فراواقعیت» (تاجیک، ۱۳۸۷) و مقاله «رسانه‌ها و برساختگی مفاهیم امنیت و ناامنی: ملاحظاتی برای جمهوری اسلامی ایران» (سعیدی، ۱۳۹۰) در این زمره می‌گنجد. لذا بداعت و نوآوری مقاله حاضر از این رو است که با رویکردی میان‌رشته‌ای، مفهوم سواد رسانه‌ای را از علوم ارتباطات اخذ کرده و تأثیر آن را در عرصه علوم سیاسی برای تحلیل حکمرانی نوین بررسی کرده است. پژوهشی که در آثار مشابه دیده نمی‌شود.

مقاله حاضر از روش تحلیل دومتغیره بهره می‌جوید که هدف آن تبیین رابطه علی میان متغیرهای مستقل و وابسته و نیز تعیین جهت رابطه (یک‌طرفه یا دوطرفه و مستقیم یا معکوس) است و از تکنیک کتابخانه‌ای برای جمع‌آوری داده‌ها استفاده می‌کند. مقاله در چهار بخش به رشته تحریر درآمده است. بخش اول به نقش و ظرفیت رسانه برای خلق معانی و برساختن مفاهیم و هدایت اذهان توجه می‌کند؛ بخش دوم به استفاده ابزاری دولت مدرن از رسانه برای تداوم سلطه فراگیر خود بر جامعه می‌پردازد، بخش سوم به بررسی تحولات حکمرانی نوین و مناسبات دولت و جامعه در دوره پسامدرن اختصاص دارد و سرانجام بخش چهارم با طرح مفهوم سواد رسانه‌ای، سنجش نسبت علی آن با عملکرد رسانه در جوامع پسامدرن و طرح و آزمون فرضیه را در دست‌ورکار قرار می‌دهد.

۱- رسانه؛ ابزار خلق معانی در روزگار ما

امروزه بدون تردید باید رسانه را مهم‌ترین ابزار خلق معنا و برساخت پدیده‌ها در جهان دانست که حتی بر واقعیات بیرون از ذهن نیز تأثیر می‌گذارد. در مورد اثرات عمیق رسانه بر امر واقع، پست‌مدرنیست‌هایی نظیر ژان بودریار^۱ مطالب تأمل‌برانگیزی را ارائه

۱. Jean Baudrillard

کرده‌اند. اصولاً برخلاف مدرنیسم که گفتمان‌ها، فرهنگ، زبان و رسانه‌ها را بازتاب واقعیات بیرونی می‌انگارد، از دیدگاه پست‌مدرن، زبان، گفتمان و فرهنگی که در عصر جدید در رسانه‌ها تجلی می‌یابند، تعریف‌کننده و سازنده واقعیات و شیوه زندگی و صورت‌بخش همه اشکال، روابط و کردارهای اجتماعی هستند. بودریار در کتاب وانمایی‌ها اظهار می‌دارد که در عصر پست‌مدرن، مرز میان واقعیت و وانمایی واقعیت برداشته می‌شود و جهان واقع همان جهان شبیه‌سازی‌ها و وانمایی‌هاست. به عبارت دیگر جهان پست‌مدرن را باید جهانی «مافوق واقع»^۱ دانست که در آن انسان‌ها نه با خود واقعیت که با تصاویر و تعبیر واقعیت سروکار دارند؛ یعنی تصویر در جای واقعیت می‌نشیند و مهم‌تر، تعیین‌کننده‌تر و واقعی‌تر از واقعیت محسوب می‌شود. برای مثال تصویری که رسانه‌های گروهی از شخصیت سیاست‌مداران به ما عرضه می‌کنند، بسیار واقعی‌تر از خود آنها به نظر می‌رسد. پس در عصر پست‌مدرن معنا و واقعیت رخت برمی‌بندد و جای خود را به تصویر می‌دهد که بودریار از این مسئله با عنوان «رژیم تصورات» یاد می‌کند. به زعم وی سلطه تصورات در جهان امروز آنقدر گسترش یافته است که امر واقع کاملاً محوشده و دیگر حقیقت، مصداق و علل عینی وجود ندارد. آنچه ما درباره واقعیت‌ها می‌دانیم، همان است که در تصورات رسانه‌ای ساخته می‌شود (بشیریه، ۱۳۸۵، صص. ۱۴-۱۱؛ مشیرزاده، ۱۳۸۶، صص. ۲۶۶-۲۶۵).

در دنیای رسانه، گاه مردم در بازی نگاره‌ها و صورت‌های خیالی گرفتار می‌شوند که کمترین ارتباطی با یک واقعیت خارجی ندارند. در واقع آنان در جهانی از صورت‌های خیالی زندگی می‌کنند که در آن انگاره‌ها و وانموده‌ها جایگزین تجربه مستقیم و شناخت مصداق یا مدلول یک رویداد شده‌اند... رسانه‌ها با انگاره‌سازی می‌توانند خالق جهانی «وانموده» (جهانی که در آن مرز واقعیت با غیرواقعیت، حقیقت با غیرحقیقت مخدوش می‌شود و «هست»ها «نیست» جلوه داده می‌شوند و بالعکس) باشند (تاجیک، ۱۳۸۸، ص. ۱۴۸).

امروزه کار به جایی رسیده است که به زعم بودریار واقعیاتی که در قالب فیلم، عکس یا گزارش‌های خبری تولید شده‌اند بسیار واقعی‌تر از امر واقع به نظر می‌آیند و

۱. hyper real

مدل‌ها و شبیه‌سازی‌ها جایگزین واقعیات عینی می‌گردند (مشیرزاده، ۱۳۸۶، ص. ۲۶۵). در این جهان مافوق واقع، رسانه‌ها از طریق نمادها و کلمات، پدیده‌ها و حوادث بیرونی را به شیوه خاص خود معنا نموده و معانی برساخته خود را به ذهن مخاطبان رسوخ می‌دهند تا از این رهگذر درک آنان از جهان پیرامون را بازسازی کنند. در نتیجه، برداشت ما از واقعیت دیگر نه محصول تماس مستقیم با محیط خارج از ذهن بلکه محصول ارتباط ما با رسانه است. زندگی انسان‌های امروز آن‌چنان در رسانه‌هایی مانند تلویزیون مستحیل گردیده که گاه تمیز دادن میان آنچه با برچسب امر واقع بر صفحه نمایش نقش می‌بندد با اصل واقعیت ناممکن می‌شود (تاجیک، ۱۳۸۸، صص. ۱۴۸ و ۱۵۴).

به هم‌ریختگی مرز واقعیت و مجاز، رسانه‌ها را به مرجع تعیین مصداق برای مفاهیم ذهنی تبدیل کرده است. به عبارت دیگر از آنجایی که این مفاهیم ذاتاً اجتماعی بوده و نه به‌خودی‌خود بلکه در یک فضای بیناذهنی و گفتمانی مفهوم و مصداق می‌یابند، رسانه‌ها قادرند معانی آنها را تعیین کرده و دال شناورشان را به هر مدلولی که بخواهند مرتبط سازند. اصولاً از دیدگاه نظریه‌های گفتمانی یا برساخته‌گرا، مفاهیم و پدیده‌های اجتماعی زاینده ایده‌ها، تصورات و آگاهی مشترک کنشگران اجتماعی بوده و فاقد هویت عینی مستقل‌اند. اینک اگر بپذیریم که رسانه‌ها در دنیای مافوق واقع کنونی شکل‌دهنده ایده‌ها و تصورات ذهنی انسان‌ها هستند، آنگاه نقش محوری آنها در فرایند برساختن معانی آشکار می‌گردد. رسانه‌ها به کمک ابزارهای نافذ خود می‌توانند خلاق معانی باشند و این معانی را خصوصاً با زبان گویای تصویر برای همه مخاطبان از هر ملیت، نژاد و فرهنگی قابل‌فهم نمایند. رسانه‌ها به ایده‌ها، تصورات و ادراکات بیناذهنی انسان‌ها شکل می‌دهند و لذا قادرند هر مفهومی را هرگونه که بخواهند معنا کنند و به‌عنوان مفهوم استعلایی در جامعه ترویج نمایند. با این حساب، شاید هیچ عامل دیگری ظرفیت عظیم رسانه را برای خدمت به گفتمان مسلط از طریق برساختن معانی و مفاهیمی با امکان عرضه فراگیر نداشته باشد. می‌توان گفت رسانه همچون بلندگوی قدرتمندی عمل می‌کند که صدای گفتمان مسلط را در سراسر جامعه پژواک می‌دهد.

اگر پنج کارکرد اصلی رسانه را ذهنیت‌سازی، انگاره‌سازی، معناسازی، گفت‌مان‌سازی و هویت‌سازی بدانیم، باید گفت همین کارکردهاست که رسانه‌ها را به ذی‌نفوذترین ابزار کنترل افکار عمومی بدل می‌کند؛ زیرا امروزه رسانه‌ها نقشی محوری در ساختن هویت ما و معنابخشی به جهان پیرامونمان بر عهده‌دارند. به گفته جان آر گبینز و بو ریمرا در کتاب سیاست پست‌مدرنیته، مردم عمدتاً از طریق رسانه‌ها به فکر کردن درباره این موضوع که می‌خواهند چه کسی باشند یا چه کسی بشوند اشتیاق می‌یابند. همچنین رسانه‌ها هستند که دستورکاری برای چیزهایی که باید به آنها بیندیشیم در اختیار ما قرار می‌دهند (تاجیک، ۱۳۸۷، ص. ۶۲).

۲- دولت مدرن و استفاده از رسانه برای تحمیل هژمونی

جهان دولت‌های مدرن به کامل‌ترین مرحله تسلط همه‌جانبه بر افکار، تمایلات و عملکرد انسان‌ها رسیده است. در واقع نظارت بر افراد در عرصه جوامع بشری به قدری مطلق و فراگیر گشته که دیگر نیازی به اقدام آشکار رهبران نیست. این نظارت با بهره‌گیری از ابزارهای قدرتمند رسانه‌ای مانند تلویزیون، رادیو، اینترنت، مطبوعات و سینمای هالیوود در همه زوایای جهان فرهنگی رسوخ کرده و توده‌ها را تحت کنترل قرار می‌دهد. به واسطه وجود رسانه، تسلط رهبران حاکم بر پیدا و پنهان زندگی مردمان به چنان سطح رفیعی ارتقاء یافته که اصولاً دیگر تسلط به چشم نمی‌آید؛ زیرا انسان‌های تک‌ساحتی شده‌ای که گرفتار نوعی «هیپنوتیزم رسانه‌ای» هستند، توان تمیز علائق کاذب از علائق راستین و توان بازشناسی مجاز از واقعیت را تا حدود زیادی از دست داده‌اند و فارغ از آنچه در دنیای حقیقی پیرامونشان می‌گذرد، ناگزیر باید جهان را از پشت لنز دوربین رسانه‌ها ببینند و تفاسیر استاندارد، کنترل‌شده و جهت‌دار رسانه‌ها از شرایط و تحولات موجود را که بر وفق مراد و خوشایند صاحبان قدرت و ثروت ارائه می‌شود، بپذیرند. تفاسیری که همواره اذهان توده‌ها را به این پندار رهنمون می‌شود که نظام حاکم کنونی، ایده‌آل‌ترین نظام متصور بوده و به بهترین نحوی حافظ همه ارزش‌های والا نظیر آزادی، دموکراسی، کرامت انسانی، حقوق بشر، رفاه اجتماعی و... است. لذا دیگر نیازی به داشتن تفکر انتقادی و اندیشیدن به یک نظم بدیل احساس نخواهد شد.

این خدمت رسانه‌ها به دولت‌های مدرن همان چیزی است که اندیشمندان مکتب فرانکفورت در قالب مفهوم «صنعت فرهنگ^۱» بدان اشاره می‌کنند. صنعت فرهنگ به معنای تولید هدفمند یک فرهنگ استاندارد و قالبی است که از طریق نفوذ رسانه‌ها، همچون کالایی مصرفی به خورد توده‌ها داده می‌شود تا آنها را در جهتی همسو با تمایلات و ارزش‌های طبقه حاکم سرمایه‌داری هدایت کند. عنصر اساسی مفهوم صنعت فرهنگ، رسانه‌ها هستند. رسانه‌های گروهی عصر مدرن مثل رادیو، تلویزیون، سینما و مطبوعات، با قدرت اثرگذاری شگفت‌انگیزی انسان‌ها را تحت کنترل گرفته و اندیشه آنان را به هر سو که بخواهند می‌کشانند. از نگاه اندیشمندان مکتب فرانکفورت، در جوامع سرمایه‌داری تحت حاکمیت خرد ابزاری، رسانه‌ها در اختیار طبقات ذی‌نفوذ بورژوا قرار دارند؛ لذا تمامی توان و امکانات خویش را برای تداوم سیطره سرمایه‌داری و نهادینه کردن ارزش‌های آن به کار می‌بندند (پولادی، ۱۳۸۳، صص. ۴۴ - ۴۳).

پس رسانه‌ها به سفارش طبقه حاکم، یک فرهنگ قالبی تولید می‌کنند که مطابق با خوشایند نظام سرمایه‌داری علی‌الخصوص گسترش روزافزون مصرف‌گرایی برای سودآوری هرچه بیشتر باشد. آنگاه این فرهنگ صنعتی را به شکل کالایی مصرفی، روانه بازار جامعه می‌نمایند. در چنین فضایی فرهنگ و حتی هنرهایی مثل موسیقی ارزش ذاتی خود را از دست داده و به سطح محصولات تجاری تنزل می‌یابند. «از نظر آدورنو و هورکهایمر، صنایع فرهنگی بخش جدیدی از صنعت مؤسسات اطلاع‌رسانی مثل رادیو، مطبوعات و سینماست که برای به نتیجه رسیدن منافع صاحبان صنایع به کار می‌افتد. نتیجه این صنایع فرهنگی، تولید تخدیرکننده محصولات فرهنگی، ایجاد بازارهای وسیع‌تر تجاری و سازگاری سیاسی است» (سپنجی، ۱۳۸۱، ص. ۷).

رسانه‌ها حامل اصلی فرهنگ توده‌ای هستند. این ابزارهای قدرتمند و پرنفوذ، بسته‌های فرهنگی دلخواه طبقه حاکم را که مبلغ ارزش‌های سرمایه‌داری همچون مصرف‌گرایی می‌باشند، در کارخانجات فرهنگ‌سازی خود تولید و آن را به توده‌ها تحمیل می‌کنند و از این طریق نقش بسیار مهمی در مشروعیت‌بخشی به نابرابری‌های موجود در قدرت و ثروت ایفا کرده و آنها را برای طبقات پایین، طبیعی جلوه می‌دهند. «آدورنو

۱ . culture industry

بیش از دیگر نظریه پردازان فرهنگ توده‌ای معتقد است که این فرهنگ به توده‌ها تحمیل شده و آنها را به پذیرش خود وامی‌دارد تا جایی که آن را یک فرهنگ تحمیلی محسوب نمی‌کنند» (Strinati, ۲۰۰۵, p. ۵۶).

رسانه‌های گروهی در جوامع مدرن اغلب تحت کنترل یا مالکیت طبقه مسلط است و از این رو فرآورده‌ها و اشکال فرهنگی از استقلال نسبی برخوردار نیستند. بلکه مالکیت و کنترل وسایل فرهنگی در دست طبقه حاکم است و این طبقه از طریق رسانه‌های همگانی به تولید مادی فرهنگ توده‌ای می‌پردازد. بدین سان رابطه‌ای هرچند غیرمستقیم میان مالکیت رسانه‌های مولد فرهنگ (قدرت طبقاتی) و محتوای رسانه‌ها یعنی فرهنگ توده‌ای برقرار است و از آنجاکه میان شرکت‌های فرهنگی، مالی و صنعتی روابط گسترده و پیچیده‌ای وجود دارد، بنابر نظریه اصلی مارکس تولیدکنندگان کالا، تولیدکنندگان فرهنگ نیز به شمار می‌آیند. فرهنگ به دست سرمایه‌داران بزرگی تولید می‌شود که در حوزه صنعتی و مالی و تجاری مسلط هستند. تنها آن دسته از فرآورده‌های فرهنگی جا می‌افتند و تداوم می‌یابند که با منافع و علائق آن طبقه هماهنگ باشند (بشیریه، ۱۳۷۹، صص. ۲۰ - ۱۹).

فرهنگ توده‌ای دست‌پخت رسانه‌ها اساساً فرهنگی تجاری یا تجارت‌زده است که به صورت انبوه تولید و مصرف می‌شود. مصرف‌کنندگان آن، توده‌هایی منفعل هستند که قدرت تشخیص ندارند و مشارکتشان محدود به انتخاب میان خریدن و نخریدن کالاهای تولیدی است. فرهنگ توده‌ای از بالا تحمیل می‌شود و نمی‌توان در آن عناصر خودجوش برآمده از بطن مردم، یافت؛ یعنی مردم هیچ‌گونه دخالت مؤثری در تولید فرهنگ خود ندارند و این فن‌سالاران و بوروکرات‌های خادم سرمایه‌داری هستند که با به‌کارگیری ابزارآلات مدرن، اذهان منفعل آنان را به هر سو که مقتضای منافعشان باشد می‌کشانند. فرهنگ توده‌ای صرفاً ابزار سلطه و استیلاست؛ هیچ نسبتی با مقاومت در برابر قدرت مسلط ندارد و نهایتاً سرنوشت آن با سرنوشت سرمایه‌داری سازمان‌یافته گره خورده است (صالحی امیری، ۱۳۸۶، صص. ۱۲۴ - ۱۲۳).

صنعت فرهنگ و ابزار آن یعنی رسانه‌ها را می‌توان مهم‌ترین ابزار تحقق هژمونی^۱ دولت‌های مدرن دانست. اصطلاح هژمونی توسط آنتونیو گرامشی، متفکر مارکسیست ایتالیایی به ادبیات علوم سیاسی و روابط بین‌الملل راه یافت. به‌طور خلاصه می‌توان گفت هژمونی در تعریف گرامشی عبارت از سلطه مبتنی بر اجماع ایدئولوژیک یا تسلط مبتنی بر رضایت و رهبری فرهنگی و فکری است (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۶، ص. ۹۵). از منظر گرامشی هژمونی نوع خاصی از رابطه قدرت اجتماعی است که در آن گروه‌های حاکم، موقعیت ممتاز خود را عموماً (اگرچه به‌طور انحصاری) به‌وسیله «ابزارهای اجماعی»^۲ حفظ می‌کنند. بدین ترتیب که آنها رضایت توده‌های تحت سلطه را از طریق تبیین نگرش سیاسی یا ایدئولوژی‌ای به‌دست می‌آورند که داعیه‌دار سخن گفتن از جانب همگان بوده و منعکس‌کننده باورهایی باشد که ریشه در فرهنگ سیاسی عامه دارند. در این شرایط نیروی سرکوبگر ممکن است به پس‌زمینه زندگی سیاسی کشیده شود یعنی همواره به‌صورت بالقوه حاضر باشد؛ اما مستقیماً در زندگی سیاسی روزمره آشکار نگردد (Rupert, ۲۰۰۹, p. ۱۷۷).

به بیانی دیگر گرامشی هژمونی را فرایندی می‌داند که از طریق آن طبقات مسلط به دلیل دسترسی به نهادهای اجتماعی همچون رسانه، ارزش‌هایی را تبلیغ می‌کنند که سبب تحکیم کنترل آنها بر سیاست و اقتصاد می‌گردد. این ارزش‌ها در مجموع ایدئولوژی مسلط جامعه را شکل می‌دهند که بر توزیع قدرت موجود جامعه مشروعیت می‌پوشاند. بدین‌صورت که ساختار قدرت جامعه را ناگزیر و غیرقابل معارضه جلوه می‌دهد. ایدئولوژی مسلط، گروه‌های حاکم را قادر می‌سازد تا منافع خاص خود را در هیئت منافع عمومی عرضه کرده و از این رهگذر قدرتش را بدون کاربرد زور تداوم بخشند. برای مثال به‌زعم گرامشی در مردم‌سالاری‌های لیبرال، قدرت اغلب اوقات نه به‌صورت اجبار عریان و آشکار (نظیر محبوس کردن دگراندیشان سیاسی)، بلکه از طریق بسط یک ایدئولوژی مسلط اعمال می‌گردد. این مجموعه مشترک از اندیشه‌ها و نمادها با مشروعیت‌دهی به سیطره حاکمان، رضایت یا لاقبل سکوت رضایت‌آمیز مردم را برای آنها به ارمغان می‌آورد (گریفیتس، ۱۳۸۸، صص. ۴۳۶ - ۴۳۴).

۱. hegemony

۲. consensual means

در نظریه گرامشی هژمونی و سلطه اساساً با یکدیگر مغایر هستند. به‌زعم اندیشمندان ایتالیایی، هژمونی به رهبری فکری و اخلاقی اشاره دارد که از طریق یک سری عقاید بخصوص اعمال می‌گردد. این عقاید به‌وسیله نهادهای مدنی مانند مؤسسات آموزشی و مذهبی ترویج می‌شوند. لذا هژمونی از سلطه - به معنای اعمال مستقیم نیروی سرکوبگر توسط سازوکار دولت - متمایز است (Bokina, ۱۹۸۳, p. ۵۴۳). گرامشی میان «کنترل زورمدارانه^۱» که به‌صورت اعمال زور یا تهدید به اعمال زور ظاهر می‌گردد و «کنترل اجماعی^۲» یا هژمونی افتراق‌قائل می‌شود. کنترل اجماعی زمانی پدید می‌آید که افراد با میل باطنی یا داوطلبانه، دیدگاه‌های جهانی یا استیلای گروه‌های حاکم را می‌پذیرند. پذیرشی که زمینه مسلط بودن آن گروه را فراهم می‌سازد (Strinati, ۲۰۰۵, p. ۱۵۴). در نتیجه، تفاوت ماهوی دو مفهوم سلطه و هژمونی در بستر نظریات گرامشی آشکار می‌گردد: سلطه، سرکوبگرانه است و شامل ابعاد رسمی و عمومی قدرت دولتی مانند نیروی پلیس می‌شود اما هژمونی به اعمال غیرمستقیم قدرت و بازتولید ایدئولوژی طبقه مسلط از طریق نهادهای مدنی مانند مدارس، اتحادیه‌های تجاری، کلیساها، روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون اشاره دارد (Landy, ۱۹۸۶, pp. ۵۰-۵۹).

۳- دولت پسامدرن و حکمرانی نوین

از دهه‌های پایانی قرن بیستم با تشدید فرایند جهانی‌شدن شاهد ظهور آشکال نوین حکمرانی در جوامع توسعه‌یافته در قالب مفهوم دولت پسامدرن هستیم. شاید تحدید حاکمیت‌های مطلق و نفوذناپذیر را بتوان اصلی‌ترین ویژگی دولت‌های پسامدرن در عرصه سیاست جهانی دانست تا جایی که اصولاً برخی دوران دولت پسامدرن را دوران پساحاکمیت می‌دانند. امروزه با شکل‌گیری مفهوم جامعه جهانی و وجود نهادهای فراملی مانند سازمان ملل متحد که حاکمیتی مافوق حاکمیت‌های ملی دارند، بر همگان آشکار گردیده که روزگار حاکمیت مطلق و انحصاری دولت‌های مدرن و کنشگری آزادانه و فارغ از هرگونه نظارت داخلی و خارجی آنها به سر آمده است. در نظام کنونی دیگر از هیچ دولتی پذیرفته نیست که با توجیه داخلی بودن مسائل و نیز برخورداری-

۱. coercive control

۲. consensual control

اش از اقتدار درون‌ملی و استقلال برون‌ملی به هر طریقی که بخواهد با اتباع خود و یا دیگر دولت‌ها رفتار کند؛ بلکه همه دولت‌ها می‌بایست در برابر مردمان سرزمین خود، در برابر یکدیگر، در برابر حاکمیت‌های فوق‌ملی و در برابر افکار عمومی جامعه جهانی موظف و پاسخگو باشند و خود را مکلف به حسن اداره‌گری یا حکمرانی خوب^۱ نمایند.

هرچند مفهوم حکمرانی ریشه در تاریخ تمدن بشری دارد، لکن در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ تحولی جدی در معنای آن به وجود آمد. تا پیش‌ازین، حکمرانی عموماً مترادف با حکومت (government) تلقی می‌شد؛ اما در ۱۹۹۰ و به ابتکار بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و برای ارتقای سطح توسعه جهانی، حکمرانی با تعریفی جدید با همراه پسوند «خوب» شکل گرفت که می‌توان آن را به‌طور خلاصه اعمال قدرت اقتصادی، سیاسی و اداری در قالب فرایند تصمیم‌گیری، اجرا، نظارت و ارزیابی تعریف کرد که شامل کارهایی است که از طریق آن شهروندان و گروه‌ها منافع خود را پی می‌گیرند و از حقوقشان برخوردار می‌شوند، تعهدات خود را عملی می‌کنند و اختلاف‌نظرها را به بحث می‌گذارند (ابراهیم‌پور و خلیلی، ۱۳۸۹، صص. ۱۳-۱).

حکمرانی خوب را می‌توان امروزه ملاک و معیار مناسبی برای تمییز دولت‌های پسامدرن از معادل‌های مدرن و پیشامدرن آنها دانست. کمیسیون اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد برای آسیا‌پاسیفیک (UNESCAP) در سندی، حکمرانی خوب را فرایند اتخاذ و اعمال تصمیم‌ها در جامعه سیاسی با مشارکت دولت و نهادهای جامعه مدنی می‌داند که حائز هشت ویژگی اصلی باشد که عبارت‌اند از: مشارکت^۲، اجماع‌محوری^۳، واکنش‌دهی^۴ مناسب، شفافیت^۵، کارآمدی^۶، حاکمیت قانون^۷،

۱. good governance
۲. participation
۳. consensus oriented
۴. responsiveness
۵. transparency
۶. effectiveness
۷. rule of law

پاسخ‌گویی^۱ و برابری و درون‌گذارندگی^۲ (nescap.org, ۲۰۲۰). شورای اروپا نیز حکمرانی خوب را هدایت مسئولانه امور عمومی و مدیریت منابع عمومی تعریف نموده و برای آن دوازده شاخص برمی‌شمرد که از جمله می‌توان به هدایت منصفانه انتخابات‌ها، گشودگی و شفافیت، حقوق بشر، تنوع فرهنگی و انسجام اجتماعی، مدیریت درست مالی و... اشاره کرد (coe.int, ۲۰۲۰).

در عرصه جهانی ظهور سازمان‌های بین‌المللی مهم‌ترین عامل تحدید حاکمیت دولت‌ها و واداشتن آنها به حکمرانی خوب بوده است. این سازمان‌ها با ماهیت‌های گوناگون بین‌الدولی و فراملی، صلاحیت‌های داخلی و خودمختاری دولت‌ها را تا حدود زیادی زیر سؤال برده و دایره آزادی عمل آنها را تنگ کرده‌اند؛ به‌طوری‌که برخی سازمان‌ها قدرت و اراده‌ای فوق دولت‌های ملی دارند و قادرند برای آنها تصمیماتی لازم‌الاجرا اتخاذ نمایند. پس در فرایند جهانی‌شدن، قدرت بر یک مبنای فراملی، فرامنطقه‌ای و فراقاره‌ای سازماندهی و اعمال می‌گردد و انبوهی از کنشگران غیردولتی از سازمان‌های بین‌المللی گرفته تا شبکه‌های جنایی، در داخل قلمرو دولت‌ها، در میان دولت‌ها و علیه آنان اعمال قدرت می‌کنند. لذا دولت‌ها دیگر انحصار منابع قدرت اقتصادی، سیاسی یا سرکوبگرانه را در اختیار ندارند (McGrew, ۲۰۱۱, p. ۱۹).

در عرصه داخلی نیز دولت‌های حاکم با محدودیت‌های رو به تزایدی از جانب شهروندان و نهادهای پویای جامعه مدنی مواجه شده‌اند. به دلیل افزایش آگاهی‌ها و اطلاعات همه‌جانبه شهروندان بر اثر وقوع تحولات شگرف ارتباطی و متشکل شدن آنها در قالب نهادهای جامعه مدنی نظیر سازمان‌های مردم‌نهاد، دولت‌ها دیگر از اقتدار مطلق پیشین خود برخوردار نیستند و از دستگاه‌هایی عظیم، متمرکز و یکپارچه با قدرت بی‌حد و حصر که حاکم بر سرنوشت اتباع خود بودند به مجموعه‌هایی محدود، پاسخگو

۱. accountability

۲. equity and inclusiveness

و قانون مدار تبدیل شده‌اند. مردم نیز همچون گذشته خود را تابعین محض فرمانروایان نمی‌بینند، بلکه با آگاهی از حقوق خود و اشراف بر ظرفیت‌های اقدامات مشترکشان نقشی فعالانه در اداره امور مملکتی دارند و در کنار حفظ وفاداری‌های ملی، به وفاداری‌های موازی ایالتی، محلی و گروهی نیز رغبت نشان می‌دهند.

همین تحول در الگوی هویت‌یابی شهروندان در جوامع پسامدرن و متکثرشدن مراجع هویت‌بخش به آنان نقش بسزایی در تغییر شیوه حکمرانی دولت‌های پسامدرن از مدیریت مستقیم و متمرکز به مدیریت غیرمتمرکز و شبکه‌ای داشته است؛ زیرا برخلاف جوامع مدرن که مردم هویت خود را به صورت حداکثری در پیوند با نهاد دولت تعریف می‌کنند و از این حیث، خود را کاملاً تابع و مطیع و فرمانبردار آن می‌انگارند. در جوامع پسامدرن تعلق به دولت تنها بخشی از هویت مردم را تشکیل می‌دهد و بخش‌های دیگر سهم سایر مراجع موازی مانند فلان اتحادیه کارگری، فلان تشکل مذهبی، فلان مؤسسه خیریه یا فعال زیست‌محیطی، فلان تیم ورزشی، فلان گروه جدایی طلب یا فلان دسته موسیقی است. لذا دولت مرجعیت مطلق ایدئولوژیک، گفتمانی، معناسازی و رسانه‌ای را برای آحاد جامعه از دست داده و مجبور است با رقبای قدرتمندی تقسیم قدرت و تشریک‌مساعی نماید که در فرایند گذار از «حکومت» به «حکمرانی» متجلی می‌گردد.

در نتیجه، مشاهده می‌شود که در دوران دولت پسامدرن، حاکمیت سابقاً مطلق و خدشه‌ناپذیر دولت‌ها به‌طور هم‌زمان در معرض فشارهای فزاینده تمرکزگرایانه فراملی (جهانی‌شدن) - برای کشاندن دولت‌ها به زیر چتر حاکمیت‌های مشترک - و تمرکزگرایانه فروملی (محلی‌شدن) - برای واداشتن دولت‌ها به اعطای منزلت و خودمختاری بیشتر به شهروندان - قرار گرفته‌اند که نتیجه این فشارها چیزی جز تنگ شدن قلمرو حاکمیت آنها نبوده است.

امروزه دولت‌ها امکان‌های کمتری برای کنترل و تنظیم امور شکل‌گرفته در درون مرزهای خود دارند. ارتباطات الکترونیک، رسانه‌های جمعی، جریان‌های مالی جهانی،

مسائل زیست‌محیطی فرامرزی و شرکت‌های چندملیتی جهانی جملگی دلالت بر این دارند که «مرزبانی» برای دولت‌ها بیش‌ازپیش دشوار شده است؛ بنابراین، دولت‌ها نوعی فرایند فرارفتن از حاکمیت یا دوره پسا حاکمیت را تجربه می‌کنند (گل‌محمدی، ۱۳۹۲، صص. ۲۲۵ - ۲۲۴).

می‌توان گفت مهم‌ترین عامل برای نیل به دوره پسا حاکمیت تقویت جامعه مدنی است. این مفهوم امروزه فرای فضای دولت را در حوزه عمومی دربرمی‌گیرد. چنانکه به قول هگل جامعه مدنی شامل کلیه مناسبات اقتصادی و خانوادگی می‌شود که در خارج از ساخت سیاسی و قضایی دولت قرار داشته و ذاتاً حوزه‌ای از فردگرایی نامحدود است. (علم، ۱۳۸۲، ص. ۵؛ پیران، ۱۳۷۷، صص. ۹ - ۲۰۸). سازوکار جامعه مدنی راه را برای کانالیزه شدن و به فعلیت رساندن خواست و اراده شهروندان فراهم می‌آورد؛ به طوری که اعضای این جامعه دارای حقوق و تکالیف مشخص و تعریف شده‌ای هستند و می‌توانند پیوندهای متقابل ارتباطی را ایجاد کرده و مشارکت فزاینده و مستقیمی را مبتنی بر برابری برقرار سازند. برای جامعه مدنی می‌توان ویژگی‌های مختلفی برشمرد که اهم آن عبارت‌اند از: کنترل اجتماعی درونی از نوع کنترل کم‌هزینه، پایدار و داوطلبانه، فعالیت و مشارکت مدنی، حضور مجموعه نهادها، تشکل‌ها و انجمن‌ها مستقل از دولت، توجه به محوریت گفتگو در مناسبات، گسترش تکثرگرایی، ترجیح روابط مدنی بر روابط خویشاوندی، شفافیت در سیاست‌ها، برنامه‌ها و اقدامات، حفظ منزلت فرد و ممانعت از انحلال آن در دولت، اهمیت دادن به نخبگان و ایفای نقش کلیدی آنها، حضور واسطه‌های ارتباطی آزاد و مستقل و نیز پایداری دولت (فقیهی و دیگران، ۱۳۹۰، ص. ۱۱).

۴- تحولات نوین رسانه و نقش سواد رسانه‌ای

تغییر و تحولات شگرف به وجود آمده در عرصه فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی از جمله ظهور شبکه جهانی اینترنت و افزایش منابع اطلاع‌رسانی در اختیار بشر با گسترش خبرگزاری‌های ماهواره‌ای منجر به تنوع و پیچیدگی شیوه‌های جهت‌دهی به

افکار عمومی جهانی شده است تا جایی که حتی کاربران فردی از طریق شبکه‌های اجتماعی توانایی تحت تأثیر قرار دادن جمع کثیری از انسان‌ها را در مقیاس جهانی پیدا کرده‌اند و لذا چالش بزرگی برای کنشگران و رسانه‌های سنتی عرصه اطلاعات محسوب می‌شوند.

امروزه شبکه‌های برخط (آنلاین) مانند توئیتر، فیس‌بوک، مای‌اسپیس و وبلاگ‌ها افراد را قادر می‌سازند تا با یکدیگر در اقصی نقاط جهان مرتبط شوند و در نتیجه، الگوی تبادل اطلاعات «بسیار به بسیار»^۱ از الگوی سنتی «یک به بسیار»^۲ پیشی گرفته است. همچنین با گسترش فناوری‌های تلفن همراه، شیوه دریافت و ارسال اطلاعات نیز به طرز اساسی تغییر یافته است. در قالب الگوی ارتباطات بسیار به بسیار شبکه‌هایی از کنشگران می‌توانند هم دریافت‌کننده پیام از یکدیگر و هم ارسال‌کننده پیام به یکدیگر باشند. در حالی که بر طبق الگوی پیشین یعنی ارتباطات یک به بسیار، منابع اطلاعاتی محدود پیام واحدی را به مخاطبان بی‌شمار می‌رساندند. بعلاوه فناوری‌های نوین به انسان‌ها حق انتخاب داده‌اند و لذا افراد دیگر مصرف‌کننده صرف برنامه‌ها و اطلاعات ارسالی از تعدادی منابع محدود نیستند، بلکه هم‌اینک می‌توانند با رویکردی گزینشی اطلاعات را از منابعی بگیرند که آنها را بیشتر دارای صداقت و نماینده‌ی منافع خویش می‌پندارند (Nakamura and Weed, ۲۰۰۹, p. ۳۶).

آنچه در این میان می‌تواند نقش بسزایی در تحول نحوه ارتباط مردم با رسانه‌ها داشته باشد، ارتقاء سواد رسانه‌ای آنهاست. مفهوم «سواد رسانه‌ای»^۳ عبارت از نوعی مهارت و دانش است که به کمک آن مخاطب می‌تواند انواع رسانه‌ها و محصولات آنها را از یکدیگر بازشناسد و تمییز دهد و به ارزیابی و تحلیل محتوا و جهت‌گیری پیام رسانه‌ها بپردازد. در واقع می‌توان گفت هدف غایی سواد رسانه‌ای اعطای قدرت کنترل و پالایش برنامه‌های رسانه‌ها از طریق ایجاد سرندها و فیلترهای ذهنی است که موجب

۱. many-to-many communications model

۲. one-to-many communications model

۳. media literacy

ارتقاء فرهیختگی مخاطبان می‌گردد و آنان را از مصرف‌کنندگانی منفعل به تحلیلگران، ارزیابان و نقادانی فعال تبدیل می‌کند و نهایتاً امکان بهره‌مندی مفید و آگاهانه از بستر اطلاعات را بر اساس یک رابطه منطقی و مبتنی بر هزینه - فایده فراهم می‌سازد (شکرخواه، ۱۳۸۸؛ دارابی، ۱۳۹۵، صص. ۶۶ - ۶۵).

مهارت سواد رسانه‌ای ما را قادر می‌سازد تا پیام صادرشده از جانب رسانه‌ها را به چالش بکشیم و در نتیجه، از حالت انفعالی و شیء‌گونه در برابر القائات رسانه به حالت فعال، پرسشگر و خودبیانگر ارتقاء یابیم. فرد برخوردار از سواد رسانه‌ای می‌تواند هویت خود را برابر هجوم بی‌امان پیام‌های القایی توسط رسانه‌های مختلف حفظ کند و تفاوت میان جهان واقعی با جهان آبرواقعی برساخته رسانه‌ها را تشخیص دهد و لذا نظام مسلط رسانه‌ای دیگر نمی‌تواند مانند گذشته ذهن او را به کنترل خود درآورد (حسینی، ۱۳۹۲، ص. ۱۰۰).

مبتنی بر آنچه از تعریف و هدف سواد رسانه‌ای گفته شد، اینک می‌توان بر طبق فرضیه مقاله میان این مهارت که باید در ذهن مخاطبان شکل بگیرد به‌عنوان متغیر مستقل و عملکرد رسانه‌ها به‌عنوان متغیر وابسته رابطه علی برقرار کرد و مدعی شد با ارتقاء سواد رسانه‌ای آحاد مردم در جوامع پسامدرن، امکان استفاده ابزاری دولت‌ها از رسانه‌ها کاهش می‌یابد و رسانه می‌تواند با کارکرد صحیح خود نقش بسزایی در تحقق حسن حکومت‌داری و ایجاد دولت‌های متعهد و پاسخگو در برابر حقوق مدنی شهروندان برعهده گیرد.

طبیعتاً در جوامع توسعه‌یافته پسامدرن تحقق حسن حکومت‌داری نیازمند وجود جامعه مدنی فعال و پویا است تا به موازات دولت در راستای مدیریت عرصه عمومی نقش‌آفرین باشد. شکی نیست که رسانه‌ها از مهم‌ترین کنشگران در روند تکوین جامعه مدنی هستند که باید منعکس‌کننده مطالبات و دیدگاه‌ها و دغدغه‌های مردم به مراجع تصمیم‌ساز باشند. عملکرد مطلوب رسانه‌ها نیز تا حد زیادی به ارتقاء سواد رسانه‌ای شهروندان بستگی دارد، زیرا آگاهی را در پذیرش محتوای رسانه‌ای تضمین نموده و

سبب می‌شود رسانه‌ها همواره خود را در برابر مخاطبانی فعال، آگاه و منتقد ببینند و لذا خود را به اصل صداقت و شفافیت ملتزم بدانند (زارع کهن، ۱۳۹۳، ص. ۱۱۶).

حکومت‌ها همواره نقش مهمی در نظارت بر رسانه‌ها و تأمین مالی آنها، حتی در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری برعهده دارند. متقابلاً رسانه‌ها نیز چه در بعد داخلی (به لحاظ انعکاس عملکرد دولت‌ها به مردم، انتقال مطالبات مردم به مسئولان، پیگیری مطالبات و...) و چه در بعد خارجی (از طریق عملیات روانی، دیپلماسی رسانه‌ای و...) می‌توانند در شفافیت عملکردی و خط‌مشی حکومت‌ها تأثیرگذار باشند. با توجه به این رابطه تنگاتنگ، تبیین تأثیرگذاری متقابل رسانه و حاکمیت چندی است که مورد توجه پژوهشگران عرصه مدیریت دولتی و رسانه قرار گرفته است (ابراهیم‌پور و روشندل، ۱۳۸۷، صص. ۱۸-۳). با این حساب تردیدی نیست که رسانه‌ها به اقتضای ماهیت ابزاری‌شان ممکن است عملکرد دوگانه‌ای در بستر جامعه مدنی در جهت مثبت یا منفی داشته باشند، زیرا از یک‌سو می‌توانند از قدرت اثرگذاری خود برای جلب توجه و التزام مسئولین به حقوق اساسی و آزادی‌های مدنی استفاده کنند و از سوی دیگر می‌توانند به‌عنوان اهرم نافذی در اختیار نظام حاکم به‌منظور کنترل هدفمند افکار عمومی قرار گیرند. در چنین وضعیتی سواد رسانه‌ای مؤلفه بسیار تأثیرگذاری است زیرا سبب می‌شود تا افکار عمومی انحراف پیدا نکند و نظارت خود را بر جریان قدرت و سرمایه در عین حفظ آزادی‌های مدنی تداوم بخشد (زارع کهن، ۱۳۹۳، ص. ۱۱۵).

شناخت و درک انتقادی از سازمان، محتوا و آثار رسانه‌ها در گرو داشتن چشم‌اندازها و رویکردهای انتقادی است تا مخاطبان و شهروندان بتوانند اهداف و اغراض مادی و عقیدتی پنهان در پشت فعالیت‌های سازمان رسانه‌ای را درک و محتوای رسانه‌ای چون اخبار، برنامه‌های سرگرم‌کننده و تبلیغات را نقد کنند و از اثرات منفی رسانه‌ها در امان بمانند... سواد رسانه‌ای انتقادی... به مردم می‌آموزد که در برابر بازنمایی‌ها و گفتمان‌های رسانه‌ای دیدگاهی انتقادی داشته باشند (دارابی، ۱۳۹۵، ص. ۷۷).

بدین ترتیب می‌توان ادعا کرد که رابطه‌ای مستقیم و مثبت میان سواد رسانه‌ای و عملکرد رسانه‌ها در جامعه مدنی وجود دارد. به‌نحوی که هرچقدر سواد رسانه‌ای آحاد جامعه ارتقاء یابد و مهارت آنها در شناخت شگردهای القای پیام توسط رسانه‌ها افزون گردد، امکان استفاده ابزاری دولت‌ها از رسانه برای جهت‌دهی هدفمند افکار عمومی کاهش می‌یابد و رسانه‌ها با رهاشدن از چنبره مناسبات قدرت، به رسالت اصلی خود در عرصه جامعه مدنی نزدیک می‌شوند و می‌توانند به‌عنوان حافظان اصول مردم‌سالاری و حقوق مدنی و حلقه واسط میان بدنه جامعه با رأس هرم قدرت سیاسی ایفای نقش کنند.

همه ویژگی‌هایی که در بخش قبل درباره حُسن حکومت‌داری برشمرده شد، می‌تواند متجلی‌کننده عملکرد مطلوب رسانه آزاد و مستقل در فضای جامعه مدنی باشد. رسانه‌ای که در نتیجه ارتقای سواد رسانه‌ای مردم از انحصار دولتی خارج شده باشد، قادر است در راستای برگزاری انتخابات سالم و رقابتی، واداشتن مسئولان به واکنش‌دهی مناسب و پاسخگویی متعهدانه در قبال حقوق مردم، مطالبه‌گری از دولت‌مردان برای التزام به موازین قانونی و نیز شفافیت در اداره امور کشور و تخصیص منابع و بودجه‌های عمومی بسیار فعالانه و مؤثر عمل کند. امروزه رسانه‌ها در جوامع پسامدرن به‌ویژه در زمینه شفافیت، فعالیت موسوم به «سوت‌زنی»^۱ را برای شناسایی و برجسته کردن وقوع فسادها و تخلفات احتمالی در نهادهای عمومی و معرفی متخلفان به جامعه و مراجع قضایی برای مجازات، به‌خوبی انجام می‌دهند.

رسانه‌ها در جوامع پسامدرن می‌دانند که شهروندان به دلیل بهره‌مندی از سواد رسانه‌ای، با انواع روش‌ها و تکنیک‌های شناخته‌شده آنها در راستای القای هدفمند پیام هستند و خود در فضای گسترده مجازی، انبوهی از مجراهای کسب و حتی تولید پیام را در اختیار دارند. لذا اگر رسانه‌ها در چنین شرایطی بخواهند با مردم به‌صورت غیرشفاف عمل کنند و واقعیات اجتماعی را از آنان مخفی نگاه دارند، مردم بلافاصله

۱. Whistleblowing

واکنش نشان خواهند داد و با تغییر مرجع دریافت اطلاعات خود، رسانه‌ی غیرشفاف یا پاره‌حقیقت‌گو را کنار خواهند گذاشت. همین عامل منجر می‌شود که رسانه چاره‌ای نداشته باشد جز این که به تعهد اصیل خود در قبال جامعه مدنی التزام یابد.

این در حالی است که در جوامع پیشامدرن و مدرن که هنوز جامعه مدنی فعال و پویایی در برابر دولت قوی و فراگیر شکل نگرفته است و مردم سواد رسانه‌ای بالایی ندارند، رسانه‌ها همچنان در انحصار دولت‌های دارای حاکمیت متمرکز باقی مانده‌اند و نقشی ابزاری برای ترویج بسته‌های خبری مطلوب نظام حاکم میان افکار عمومی و جهت‌دهی هدفمند ذهن شهروندان در راستای تحکیم هژمونی دولت ایفا می‌کنند. در این جوامع از حکمرانی نوین و شاخص‌های حسن حکومت‌داری نشانی نیست و رسانه برخلاف رسالت اصیل خود، با تکنیک‌های مرسوم همچون برجسب‌زنی، برجسته‌سازی، قهرمان‌سازی، کلی‌گویی یا پاره‌حقیقت‌گویی، دروغ بزرگ، تکرار زمان‌بندی شده و... جامعه مدنی ضعیف و ناآگاه را به مسیر دلخواه سیاست‌مداران می‌کشاند و با قلب واقعیات، تصویری آبروآف از وضع موجود را به خورد مخاطبان می‌دهند؛ بنابراین اهمیت سواد رسانه‌ای و تأثیر آن بر عملکرد رسانه‌ها از رهگذر بررسی تطبیقی جوامع پسامدرن با معادل‌های مدرن و پیشامدرن آن‌ها هرچه بیشتر آشکار می‌گردد.

نتیجه‌گیری

حاصل پژوهش نگارندگان این مقاله را می‌توان در قالب چند گزاره خلاصه کرد. اولاً جامعه مدنی فعال و پویا نقش بسیار مؤثری در فرایند حکمرانی نوین به‌موازات دولت-ها برعهده دارد و هرچه نهادهای جامعه مدنی تحرک و پویایی بیشتری داشته باشند، معیارهای حسن حکومت‌داری بهتر و بیشتر محقق خواهد شد. ثانیاً رسانه‌ها از جمله مهم‌ترین نهادهای حاضر در جامعه مدنی به شمار می‌آیند که حلقه واسط میان نظام حاکم و بدنه جامعه یعنی شهروندان هستند که البته می‌توانند نقش دوگانه منفی و مثبتی را ایفا کنند، بدین‌صورت که از یک طرف در جوامع مدرن و حتی پیشامدرن به‌مثابه ابزارهایی در اختیار دولت تمامیت‌خواه و متمرکز قرار می‌گیرند تا با ترویج محصولات

صنعت فرهنگ در جامعه، اذهان توده‌ها را به مسیر مطلوب سیاستمداران در جهت تحکیم هژمونی نظام حاکم هدایت کنند و از طرف دیگر در جوامع پسامدرن برخوردار از حکمرانی نوین به‌عنوان نمایندگان افکار عمومی در راستای تحقق مطالبات عمومی و واداشتن دولت‌ها به پاسخگویی، شفافیت، التزام به قانون، عدالت و رعایت حقوق مدنی گام برمی‌دارند. ثالثاً آن مؤلفه‌ای که می‌تواند رسانه را از کنترل و انحصار دولت رهانیده و وادار به ایفای نقش مثبت خود در جامعه مدنی کند همانا سواد رسانه‌ای شهروندان است. لذا استدلال شد که رابطه‌ای مستقیم و مثبت میان ارتقاء سواد رسانه‌ای آحاد جامعه با عملکرد مثبت رسانه‌ها در بستر جامعه مدنی و قلمرو عمومی وجود دارد.

کتابنامه

۱. ابراهیم‌پور، حبیب و حسن خلیلی (۱۳۸۹)، از حکمرانی خوب تا حکمرانی پایداری، هشتمین کنفرانس بین‌المللی مدیریت، تهران.
۲. ابراهیم‌پور، حبیب و طاهر روشندل اربطانی (۱۳۸۷)، «بررسی جایگاه رسانه ملی در الگوی حکمرانی پایداری در ایران»، مدیریت دولتی، دوره ۱، ش ۱، پاییز و زمستان.
۳. بشیریه، حسین (۱۳۸۵)، «مقدمه»، در عصر سی‌ان‌ان و هالیوود: منافع ملی، ارتباطات فراملی، ترجمه نرجس‌خاتون براهوئی، تهران: نشر نی.
۴. _____ (۱۳۷۹)، نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم، تهران: مؤسسه فرهنگی آینده-پویان.
۵. پولادی، کمال (۱۳۸۶)، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب (قرن بیستم)، تهران: نشر مرکز.
۶. پیران، پرویز و جمعی از نویسندگان (۱۳۷۷)، جامعه مدنی و ایران امروز، تهران: انتشارات نقش و نگار.
۷. تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۷)، «رسانه و بحران در عصر فراواقعیت (با تأکید بر بحران هویت)»، پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۱، زمستان.
۸. _____ (۱۳۸۸)، «رسانه در دنیای حادواقعیت»، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۹، پاییز.
۹. حاجی‌یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۶)، «جهانی‌شدن از دید نظریه نوگراشین در اقتصاد سیاسی بین‌الملل»، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۲، زمستان.

۱۰. حسینی، سید بشیر (۱۳۹۲)، «سواد رسانه‌ای راهبرد استحکام هویت فردی و ملی»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۵۴، تابستان.
۱۱. دارابی، علی (۱۳۹۵)، «ارتقای سواد رسانه‌ای و تأثیر آن بر تقویت توسعه سیاسی در جامعه ایرانی»، فصلنامه پژوهش‌های ارتباطی، شماره ۲، تابستان.
۱۲. رسولی ثانی‌آبادی، الهام (۱۳۹۳)، درآمدی بر مهمترین مفاهیم و اصطلاحات روابط بین‌الملل، تهران: نشر تیسرا.
۱۳. زارع‌کهن، نفیسه (۱۳۹۳)، «ارتقای سواد رسانه‌ای لازمه تحقق جامعه مدنی»، فصلنامه رسانه، شماره ۹۷، زمستان.
۱۴. سپنجی، امیرعبدالرضا (۱۳۸۱)، «مکاتب انتقادی و صنایع فرهنگی»، روزنامه همشهری، سال یازدهم، شماره ۲۹۶۳، ۳۰ دی.
۱۵. شکرخواه، یونس (۱۳۸۸)، سواد رسانه‌ای چیست؛ تأثیر سواد رسانه‌ای بر اصلاح الگوی مصرف، <https://farsi.khamenei.ir/others-note?id=۹۰۰۳> (قابل دسترسی در ۱۳۹۹/۵/۱۷).
۱۶. صالحی امیری، سیدرضا (۱۳۸۶)، مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی، تهران: انتشارات ققنوس.
۱۷. علم، محمدرضا (۱۳۸۲)، «بررسی موانع تاریخی استقرار جامعه مدنی در ایران معاصر با تکیه بر ناکارآمدی نخبگان»، پژوهشنامه علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۳۸.
۱۸. فقیهی، ابوالحسن و ماشاءالله ولیخانی دهاقانی (۱۳۹۰)، «ارائه مدل بومی جامعه مدنی در جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی دانشگاه آزاد شهرضا، شماره ۸، پاییز.
۱۹. گریفیتس، مارتین (۱۳۸۸)، دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
۲۰. گل محمدی، احمد (۱۳۹۲)، چپ‌گرایی، تحول و چشم‌انداز دولت، تهران: نشر نی.
۲۱. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: انتشارات سمت.
۲۲. Bokina, John. 1983. Review of Gramsci's Political Thought: Hegemony, Consciousness and the Revolutionary Process, by Joseph V. Femia, The American Political Science Review, Vol. 77, No 2 (Jun).
۲۳. Landy, Marcia. 1986. Culture and Politics in the Work of Antonio Gramsci, Boundary 2, Vol. 14, No. 3, The Legacy of Antonio Gramsci (Spring).
۲۴. McGrew, Anthony. 2011. "Globalization and Global Politics." in John Baylis, Steve Smith and Patricia Owens (Eds.), The Globalization of World

Politics: An Introduction to International Relations, Oxford: Oxford University Press.

۲۵. Nakamura, Kennon H. and Matthew C. Weed, 2009. U.S. Public Diplomacy: Background and Current Issues (CRS Report for Congress), Congressional Research Service, December 18.

۲۶. Rupert, Mark. 2009. “Antonio Gramsci”, in Critical Theorists and International Relations, edited by Jenny Edkins and Nick Vaughan-Williams, London and New York: Routledge.

۲۷. Strinati, Dominic. 2005. An Introduction to Theories of Popular Culture, London and New York: Routledge.

۲۸. <https://www.unescap.org/sites/default/files/good-governance.pdf>

۲۹. <https://www.coe.int/en/web/good-governance/12-principles>.

